

شرق

روزنامه

اعتراف پرستاران برزیلی به نحوه عملکرد دولت در مهار بحران کرونا، عکس: Adriano Machado, Reuters



نور نوشت

روایت

تلواسه‌های کرونا‌یی

کردم. هرچند فروشنده دستکش داشت، اما دستش را به همه چیز می‌زد. سبذ خرید هم که معلوم نبود کی ضدعفونی شده یا اصلا نشده. حتی فیش‌های بانکی را هم توی تراس روی میز چیدم تا چند ساعتی بمانند. دسته‌کلید و عینکم را هم ضدعفونی کردم.

روزنامه‌هایی را هم که خریده بودم، روی میز تراس گذاشتم تا هوا بخورند. از بس از خطر کرونا می‌گویند، من هم که خیلی بی‌خیال بودم، وسواس گرفته‌ام.

● امروز یادداشت‌های بیل گیتس را خواندم که به نظرم جالب آمد. اینکه ما با طبیعت بد کردیم و به خیلی چیزهای خوب و دوست‌داشتنی که داشتم مثل سلامتی و رفاه توجه نداشتیم و کرونا به ما یادآور شد که در زندگی چیزهای ارزشمند دیگری هم هست مثل خانواده و در کنار هم بودن؛ و اینکه این بیماری پای جهان نیست بلکه تلنگری است به بشریت که بیشتر حواسش را جمع کند و خودش را به چیزهای بیهوده دلخوش نکند (نقل به مضمون).

● خواب دیدم رفتم‌ام جایی و سوار مترو شده‌ام؛ نه دستکش دارم و نه ماسک و با چند نفر دست داده‌ام و روبوسی کرده‌ام. وقتی از خواب بیدار شدم، خوشحال شدم که خواب بوده.

● از پنجره بیرون را نگاه می‌کنم؛ قطره‌های باران به شیشه چسبیده. حیاط هم خیس است و هوا بهاری. پنجره را باز می‌کنم. هوای مرطوب می‌آید توی اتاق. با آنکه یکشبه است، اما صدای رفت‌وآمدی از کوچه و خیابان نزدیک ما نمی‌آید. مثل صبح روزهای تعطیل است.

● مادرم وقتی زنده بود، صبح‌ها می‌شد می‌رفت سروقت وسایلش تا چیزی پیدا کند و یک وقت متوجه می‌شد که ظهر شده و ناهار نخفته. وقتی ازش می‌پرسیدم: امروز چه کار کردی؟ می‌گفت: «مسمل‌کاری». نمی‌دانم معنی مسمل‌کاری چیست و ریشه این واژه از کجا آمده، ولی منظورش را می‌فهمیدم؛ منظور انجام کارهایی بود که هیچ اسمی ندارند. چیزی مثل پرسه در خاطرات؛ منتها از نوع انجام‌دادنی، من هم در روزهای قرنطینه گاهی سیراخ نوشته‌ام و آرشپو

اتفاق

ماسک‌ها هم‌را‌هان جدید

دیگر کمتر کسی را می‌توان بدون ماسک در گوشه‌وکنار جهان مشاهده کرد. در خیابان‌ها یا ماسک‌های پارچه‌ای نیمی از صورت را گرفته یا ماسک‌های شفاف که می‌توان هنوز چهره فرد دیگر را دید. حتی ماسک‌هایی شفاف خاص ناشنوایان آمده است تا بتوانند راحت لب‌خوانی کنند. اما حقیقتا کار آنها بسیار سخت‌تر است، چراکه باید دیگران این ماسک‌ها را استفاده کنند تا آنها بتوانند راحت‌تر با لب‌خوانی ارتباط برقرار کنند. اما تا واکسن کرونا نیاید،

استفاده از ماسک بخشی از صورت و لباس ما محسوب می‌شود همانند بلوز و شلوار، به همین خاطر هرکس درصدد برآمده تا با آن به‌گونه‌ای کنار بیاید. به تازگی صنعت مد نیز وارد عمل شده و ماسک‌های پارچه‌ای و طرح‌دار متنوعی را عرضه کرده است، حتی ماسک‌های لاکچری که هر عدد صد هزار تومان در ایران خریدار دارد. اما قبل از صنعت مد، این مردم بودند که با کمبود ماسک وارد عمل شدند و ایده‌های خود را اجرایی

۷۵ سال پیش در بهمار سال ۱۹۴۵ میلادی، ارتش سرخ، شهر برلین را به تصرف درآورد و نقطه پایانی بر فاجعه بشری آلمان نازی گذاشت. یکی از شخصیت‌های جالب و شایان مطالعه دولت رایش سوم، جوزف گوبلز، وزیر تبلیغات هیتلر است. او تا پایان به هیتلر وفادار ماند و بعد از دیدن غرش تانک‌های روسی در خیابان‌های برلین و اطمینان از شکست نازی، در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۰ خودکشی کرد. گوبلز، از نزدیک‌ترین یاران پیشوا بود. هیتلر، پیشوای سخنوار نازی، پیش از خودکشی، او را به‌عنوان صدراعظم بعد از خود معرفی کرده بود. در آن دوره، همه رسانه‌های آلمان و مؤسسات هنری و فیلم‌سازی، تحت دستور گوبلز کار می‌کردند. خودش مدیر یک مجله هفتگی بود و همواره درباره «پیروزی نهایی» در آینده نزدیک می‌نوشت و از اختراع سلاح‌های معجزه‌آمیز خیالی خبر می‌داد.

همیشه برایم جالب بود بدانم که در برآمدن و خسارات افراد جنایت‌کاری مانند هیتلر، رسانه‌های همراهش چقدر تأثیرگذار بوده‌اند؛ آیا آنها با تکرار و نشر توهمات جعلی، او را جنایت‌کار کردند یا صرفا خودشان همچون ابزاری از سوی هیتلر مورد سوءاستفاده قرار گرفتند؟ آیا او بدون همکاری رسانه‌ها و تهییج افکار عمومی هم می‌توانست موفق شود؟ اگر رسانه‌ها به اصول حرفه‌ای خود پشت نکرده و به مخاطبان‌شان خیانت نمی‌کردند، آیا هیتلر توان دست‌نایزدین به بزرگ‌ترین فاجعه بشری

از ابتدای تاریخ تاکنون را پیدا می‌کرد؟

در جنگ جهانی دوم، بیش از ۶۰ میلیون انسان کشته شد. تعداد معلولان، مجروحان و بی‌خانم‌شدگان هم بی‌شمار بود. دستگاه تبلیغاتی گوبلز با بهره‌گیری از رادیو، روزنامه و سینما، گسترده کارآمد بود. کسانی که محتوای خسارت‌بار این رسانه‌ها را تهیه می‌کردند، آیا نادانسته در این جنایت عظیم همراه می‌شدند یا می‌دانستند و مجبور به این کار بودند؟ اصول حرفه‌ای روزنامه‌نگاری خاطرنشان می‌کند فردی که در یک رسانه تولید محتوا می‌کند، باید بکوشد با روایت تا حد ممکن دقیق، منصفانه، متوازن و بی‌طرفانه واقعیت، کمک حال جامعه برای نزدیک‌شدن به حقیقت باشد. برخی فکر می‌کنند روزنامه‌نویس مرده‌شور است؛ کس دیگری سیاست‌گذاری می‌کند و او شریک جنایات نیست. اما

این جقدر قرین واقعیت است؟

کسانی که اخبار و تفساریر رادیو برلین و سایر رسانه‌ها را تنظیم و آماده می‌کردند، جنگاور که نبودند، نویسنده و روزنامه‌نگار بودند. آیا آنها دانسته به اصول حرفه‌ای خود خیانت می‌کردند و خونخواری مانند هیتلر را در تعبیرشدن توهمات مالیخولیایی‌اش، به قیمت خراب‌شدن شهرها و روستاها و بدبخت‌شدن خانواده‌ها و ریخته‌شدن خون میلیون‌ها انسان بی‌گناه، یاری می‌رسانند؟

آیا آنها در کام ایدئولوژی نژادپرستانه نازیسم گرفتار

صاف و ساده

در خدمت و خیانت رسانه

آمده بودند و فکر می‌کردند کار درست را انجام می‌دهند؟ هیتلر و خودکامه‌های دیگر، بدون بُرد رسانه‌ای، تا کجا می‌توانستند جنایت کنند؟

من فکر می‌کنم هم‌افزایی مستبدان با نویسندگان و هنرمندان خودفروخته بود که حجم جنایات بشری را افزون می‌کرد. اهل رسانه، رک خواب افکار عمومی را بلندند؛ پس با خیانت به حرفه خود، بر توهمات هیتلر می‌دمیدند و به آن ابعاد فاجعه‌بار می‌بخشیدند. اگر نویسندگان و هنرمندان فشار را تحمل می‌کردند و تسلیم ایدئولوژی ضدبشری نمی‌شدند، هیتلر نمی‌توانست صرفا با تکیه بر ماشین جنگی خود، چنان فجایعی ضدانسانی خلق کند. این رسانه‌ها بودند که جوانان و نوباوگان تشنه جنگ را تحریک و تهییج کرده و روانه میدان نبرد می‌کردند.

تاکنون درباره میزان خسارات رسانه‌های خیانت‌پیشه، پژوهشی انجام نشده است؛ باین‌حال، بررسی اجمالی وقایع مختلف، گویای بزرگی آن است. در انقلاب روسیه، همین رسانه‌های همراه و همیار استالین، شریک جنایت‌های تاریخی او بودند؛ چه جان‌های عزیزی که با تیترها و نوشته‌های روزنامه پرآوا، طعمه جوخه‌های اعدام شدن و چه خانواده‌هایی که با اشاره این رسانه‌ها و به دست سرویس مخفی دیکتاتور کرملین، از هم پاشیدند و سرگذشت تراژیک‌شان، قصه پُرغصه فیلم‌های سینمایی شد. خبرگزاری تاس و روزنامه پراودا و رادیو مسکو، هر روز کلمات و جملات نفرت‌باری را پخش می‌کردند و جان مردم بدبخت را به لرزه درمی‌آوردند. اما بزرگ‌ترین خیانت رسانه‌های دوران استالین، این بود که انقلابی مانند انقلاب اکتبر روسیه را به ابتذال کشیدند. انقلاب سوسیالیستی باعث شده بود نور امید در میان بدبخت‌بیچاره‌های جهان روشن شود. رسانه‌های اتحاد شوروی، با حمایت همه‌جانبه از جنایات توطیه‌نشدنی استالین، انقلاب امیدبخش اکتبر را بدنام و بدعاقبت کردند. کارگران ستم‌کشیده‌ای که در غرب وحشی، اسیر استثمار سرمایه‌داران بودند و دهقانان رنج‌دیده‌ای که زیر شلاق خونبار اربابان ستمگر، اسیر بودند، انقلاب روسیه را ملجا و پناه خود می‌دانستند. غربی‌های پول‌پرست، از ترس وقوع انقلاب کمونیستی بود که تن به اصلاحات رفاهی و معیشتی به نفع کارگران دادند. حتی اقدامات پهلوی دوم در ایران برای کارگران، روستاییان و تهیدستان صرفا برای پیشگیری از انقلاب کمونیستی بود، نه میل خدمت به مردم مستضعف.

هنوز صدا و تصویر سعید الصحاف، وزیر تبلیغات صدام در شبکه سی‌ان‌ان، از خاطرم نمی‌رود که مسلط و آرام از تسلیم‌شدن سربازان آمریکایی در عراق خبر می‌داد و این در حالی بود که بغداد زیر چکمه‌های سربازان غربی سقوط کرده بود. البته هنوز بسیار هستند در جهان رسانه‌های آزاده‌ای که نه اسیر جرب و شیرین می‌شوند و نه زندان حریفشان است. آنها متعهد به اصول حرفه‌ای کارشان هستند و گرد‌شان هم برود، از روایت تا حد ممکن قیق، منصفانه، متوازن و بی‌طرفانه واقعیت، سر باز نمی‌زنند. آنها به بشریت خدمت می‌کنند.

این روزها

انتقال پیام در ایام کرونا

شکوفه موسوی - روان‌پزشک کودک و نوجوان

روش‌های حل مسئله، به حیات خود ادامه می‌دهد. این تجربه به شکل یک سریال کارتونی ارائه می‌شود؛ ولی بهتر است آن را ساده نپنداریم. ویژگی‌های این خانواده را مرور می‌کنیم. در این خانواده، هرم قدرت مشخص و در دست والدین است و قوی‌ترین ارتباط در زیرمجموعه زوج وجود دارد. با وجود پذیرش و مدارا با تفاوت‌های فردی، خانواده سمت‌وسویی مشخص و واحد دارد. ضمن اینکه مهم‌ترین آرزوی‌شان رفتن از جزیره است؛ اما سعی در ساختن بهترین کیفیت روزمره از پایا نمی‌رود.

تلاقی با شباهت‌ها وتفاوت‌ها

تجربه‌های متفاوت، شباهت‌هایی دارند که آموختن را ممکن می‌کند و نیز تفاوت‌هایی که نیاز به خلاقیت در شرایط خاص را ضروری می‌کند. در چنین تجربه‌هایی است که تلاقی باید اتفاق بیفتد، بین دانسته‌های علمی، تجربه‌های عینی و پیداکردن انتقال آن به مردم از مسیر هنر. دانش زنده‌ای که از مقالات علمی و مراجع معتبر راه به سوی باورها و عادت‌های مردم باز می‌کند.

ظرف رابطه

اغلب والدین دغدغه‌های بجایی از دسترسی فرزندان‌شان به مطالب نادرست و نامناسب دارند؛ اما سؤال این است که راهکار خودشان چیست؟ به نظر می‌رسد صرف زمان خاص با فرزند از سویی و جست‌وجوی منابع خوب و مناسب مثل کتاب، موسیقی، فیلم و کارتون و تجربه آن در کنار فرزندان از سویی دیگر می‌تواند راه‌حل خوبی باشد. به خاطر داشته باشیم برای نوشتیدن گوارترین آب، نیاز به ظرف است که برای انتقال پیام از جنس رابطه است. اگر رابطه درست نباشد، بهترین پیام‌ها را نمی‌توان به دیگران (فرزندان) انتقال داد، یادمان باشد اگر در شرایط عادی، مهارت انتقال پیام نداشته‌ایم، در زمان بحران بیرونی، بحرانی بزرگ‌تر این بار درون خانواده را تجربه خواهیم کرد.

دغدغه‌های طبیبانه

پدرم بیمار است



عبدالرضا ناصر مقدسی
متخصص مغز و اعصاب

● این روزها خیلی صحبت از جان‌فشانی‌های درمان می‌شود. می‌توانیم عکس‌ها و فیلم‌های مختلفی را از کادر درمان در حال رسیدگی به بیماران در فضای مجازی ببینیم. گاهی هم متأسفانه خبرهای بدی شنیده می‌شود. اینکه پزشکی با پرستاری به کرونا مبتلا شده و پدر از آن به دلیل ابتلا به این بیماری فوت کرده است، اما گاه درد و رنج بسیار فراتر از این حرف‌هاست. درد و رنجی که دیده نمی‌شود. کسی که وارد حرفه درمان می‌شود سختی‌های آن را نیز می‌پذیرد.

در همان روزهای اول شیوع کرونا همه می‌دانستیم با شرایط خاص و در عین حالا سختی روبه‌رو هستیم. اما یک حرف در بین همه ما مشترک بود: این شغل ماست و ما هم سختی‌های آن را پذیرفته‌ایم. حتی اگر سختی آن گاه به قیمت جانمان تمام شود. اما اینکه به واسطه شغل ما دوستان و نزدیکانمان دچار آسیب شوند حرف دیگری است.

پزشکی حرفه سختی است. نه تعطیلی می‌شناسد و نه شب و نه روز. گاه با خوشحالی همراه است و گاه با ناراحتی. هر روز باید شاهد رنجی باشیم که انسان‌ها می‌کشند. همین موضوع انسان را بسیار افسرده می‌کند. دیری نمی‌گذرد که می‌بینیم چیزی از ما باقی نمانده است. مهم‌ترین دلخوشی‌مان همین است که توانسته‌ایم به کسی کمک کنیم و جان کسی را نجات دهیم. اما موضوع گاه بسیار پیچیده و دردآور می‌شود. داستانی که می‌خواهم تعریف کنم داستان یکی از پزشکان متعهد همکار ماست. داستانی که البته متأسفانه در این روزهای سخت بارها و بارها تکرار شده است. در اوج روزهایی که همه از کرونا می‌ترسیدند و در خانه‌ها خزیده بودند، او هر روز به بیمارستان می‌آمد و در خط مقدم در اورژانس به ویزیت و درمان بیماران مشغول می‌شد. مثل همه مواظب بود که خدای ناکرده مبتلا نشود. ماسک و گان و دستکش و... می‌پوشید. او خوشبختانه مبتلا نشد. اما یک روز که به خانه بازگشت دید پدرش تب دارد و سرفه می‌کند. پدر را به همان اورژانسی آورد که خودش هر روز آنجا به ویزیت و مداوای بیماران مشغول بود.



از پدر آزمایش و سی‌تی‌اسکن ریه به عمل آورد و متوجه شد که پدرش مبتلا به کروناست. خودش پدرش را بستری کرد. روزهای اول حال پدر بد نبود اما کم‌کم رو به وخامت گذاشت و بعد یک شب دیگر نفس‌ای پدر به شمارش افتاد. نمی‌توانست نفس بکشد. پس مجبور شدند که برای او لوله‌گذاری کرده و با دستگاه به وی نفس بدهند.

پدر به آی‌سی‌یو منتقل شد. بیماری که به این مرحله برسد وضعیت بسیار بدی دارد. می‌توان خطر مرگ را به خوبی احساس کرد و حالا با خطر مرگ پدرش روبه‌رو شده بود. اما فقط همین نبود. این فکر مثل خوره به جانش افتاده بود که نکند پدر بیماری را از او گرفته است. او که هر روز به مداوای بیماران مبتلا به کرونا می‌پرداخت، نکند بیماری را با قرم خفیفش گرفته و بعد به پدر انتقال داده است و این فکر که نکند پدر از این وضعیت بد جان سالم به‌در نبرد و او مسئول مرگ پدرش باشد، داشت او را دیوانه می‌کرد. فکری بسیار بسیار وحشتناک که می‌تواند یک فرد را تا آخر عمرش با عذاب وجدانی شدید تنها بگذارد.

صحت‌های ما البته بی‌تأثیر بود. هر چه گفتیم این شغل توست و تو که گناهی نداری و معلوم نیست پدرت از تو گرفته باشد، از آلام او نمی‌کاست. او به‌شدت رنج می‌برد. هر روز که

پدر را در آی‌سی‌یو می‌دید رنج می‌برد و چیزی آرامش نمی‌کرد. تا اینکه یک روز آرام‌آرام نفس‌اش پدر بهتر شد. این قدر بهتر شد که در دستگاه و لوله راه هوایی را جدا کردند. پدر، خودش نفس می‌کشید و برای اولین بار بود که دیدیم این همکار ما لبخندی روی لب دارد. درد او را کمتر کسی درک می‌کند. درد کاری پرمشقت که در نهایت می‌توانست به قیمت یکی از عزیزترین عزیزانش تمام شود. همان‌طور که در آن روزهای بد شکایتی از روزگار خود نکرد اکنون نیز شکایتی ندارد. همان‌طور می‌آید و به درمان بیماران می‌پردازد. بدون آنکه لحظه‌ای به این واقعیت بیندیشد که پدرش و احتمالا خودش این بیماری را از همین بیماران گرفته بودند.



محمود برآبادی

گاهی فکر می‌کنم بی‌کاری هم در صورتی که احتیاج مالی نداشته باشی، بد نیست. دغدغه دیرشدن و به موقع نرسیدن و چطوری رفتن را نداری. امروز نشد فردا. صبح نشد بعدازظهر. هیچ مسئولیتی هم که نداری. کارها و جلسات هم تعطیل شده. هیچ قولی به هیچ‌کس نداده‌ای که بخوای بدقولی کنی. همین‌طور برای خودت داری زندگی می‌کنی. اما یک ندای درونی نمی‌گذارد خیلی راحت باشم؛ همه‌اش ازم می‌پرسد امروز چه کار کردی؟ چه فایده‌ای داشته‌ای؟

● امروز جمعه است، اما خیلی با روزهای دیگر فرق ندارد. برنامه، استراحت در منزل است. از وقتی کرونا آمده و قرنطینه خانگی شده‌ایم، ترتیب روزهای هفته از دستم دررفته. گاهی می‌پرسم امروز چندشنبه است؟ و به خودم جواب می‌دهم مگر فرقی هم می‌کند؟

● موقعی که می‌خواستیم از مراسم رونمایی کتاب آقای خلیلی خارج شوم، دخترخانمی یک گل‌دان کوچک با یک گل مینیاووری به من داد. آن را پشت پنجره آشپزخانه گذاشته‌ام و هر روز نگاهش می‌کنم. بزرگ نشده، اما چند برگ تازه داده. نمی‌دانم چقدر با بهش آب بدهم؛ نگران خشک‌شدنش هستم. به آن انس گرفته‌ام؛ یک جورهایی مرا یاد «آخرین برگ» آهنری می‌اندازد.

● آن‌قدر کار نکرده‌ام که حسابی تبیل شده‌ام و مثلا پرداخت یک قبض تلفن از طریق اینترنت برایم کار محسوب می‌شود. نمی‌دانم وقتی دوباره به زندگی عادی برگردم و آن همه کار سرم بریزد، با آنها چه کار کنم.

● امروز تصمیم دارم بروم خرید. چند روزی است از خانه بیرون نرفته‌ام. فهرستی از چیزهایی که باید بخرم، تهیه کرده‌ام؛ کارهای بانکی و خرید مواد غذایی. وقتی برگشتم به خانه همه خریده‌ایم را با الکل طبی اسپری

یادبود

بزگداشت نجف دریابندری

● نجف دریابندری، مترجم و نویسنده شناخته‌شده، در پانزدهمین روز اردیبهشت اسمال درگذشت. در این روزگار کرونایی و فاصله اجتماعی هنوز فرصت برگزاری مراسم حضوری

برای او فراهم نشده است. خانه هنرمندان قرار است چهارشنبه (۳۱ اردیبهشت) از ساعت ۹ شب مراسم یادبودی به صورت مجازی برگزار کند. این مراسم از صفحه اینستاگرام خانه هنرمندان پخش می‌شود. این مراسم با میزبانی سهراب دریابندری، فرزند زنده‌یاد دریابندری است و عبدالرحمن نجل‌رحیم، منوچهر بدیعی، حسن کیانیان، احمد پوری، بهرام دبیری، سیمین اکرمی، ژاکلین حق‌شناس، ایرج کلانتری، ایرج صغیری، عاطفه طاهایی و اسدالله امرایی در آن حضور خواهند داشت. همچنین پیامی تصویری از محمدعلی موحد در یادبود نجف دریابندری پخش خواهد شد.